

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت و گوی پست و پوچم

دوران طلایی یهودیان در اسلام، بایهودستیزی در اروپا هم زمان بود



با شکنجه کردن یهودیان مسیحی شده میخواستند اعتراف بگیرند که یهودی مانده اند

پرسش - پروفیسور نتصر شما در چند گفتار پیشین درباره ریشه های یهودستیزی در اروپا به طور مشروح سخن گفتید و نمونه هایی را نیز آوردید. اکنون تقاضا می کنیم که از آن گفته های خود به نتیجه گیری بپردازید.

پاسخ - اجازه دهید که پیش از آن یک موضوع مهم دیگر را نیز مطرح سازم که نمی توان از آن سخن نگفت. منظورم سرگذشت یهودیان اسپانیاست که در آن جا صدها یهودی را زنده زنده در آتش سوزاندند و بقیه را از آن سرزمین بیرون راندند. این ماجرای ننگین نام "دوران انکیزیسیون" (Inquisition) را نیز به خود گرفته که منظور دوران تفتیش عقاید و باور مذهبی در اسپانیای قرون وسطی بود.

در یکی از گفتارهای پیشین توضیح دادم که چگونه وقتی امپراتوری روم بر سرزمین اسرائیل مسلط گردید، و این ملت را به خاطر آن که حاضر به تغییر مذهب و پیروی از آئین بیگانه و بت پرستی نبود به اسارت برد و یهودیان در اروپا پراکنده و در آن جا ساکن گردیدند، از جمله به سرزمین اسپانیا نیز رسیدند و در آن جا رحل اقامت افکندند.

بعدها بخشی از اسپانیا به تصرف اسلام درآمد و حکومت "المرابطون" در جنوب اسپانیا برپا گردید و بعدها "الموحلون" جانشین آنان شدند. بخشی هم در تسلط مسیحیان بود که بعدها مسلمانان را نیز عقب راندند و سراسر شبه جزیره ایبری (اسپانیا) را در تسلط خود گرفتند. شیوه رفتار حکومت اسلامی اسپانیا با یهودیان آن سرزمین را قاطعانه می توان "دوران طلایی" نامید - در واقع باید بگویم "دوران طلایی زندگی یهودیان اروپا". در نواحی تحت تسلط اسلام در اسپانیا، یهودی و مسلمان برادرانه و حتی برابانه در کنار یکدیگر زندگی می کردند. توجه بفرمائید که در این بخش از سخنان خویش، ما از دوران قرن دهم، یازدهم و دوازدهم میلادی سخن می گوئیم.

پرسش - در واقع شما در حالی از "عصر طلایی یهودیان" در اسپانیا سخن می گوئید که در دیگر بخش های اروپا یهودستیزی با شدت بسیار ریشه دوانیده بود و یهودیان در ابعاد گسترده در برابر ستم و آزار و قتل و کشتار اروپائیان قرار داشتند؟

پاسخ - بله، کاملاً درست است. در آن دوره تاریخ اروپا که یهودیان را می کشتند، اموال آنان را مصادره می کردند و یا خود آن ها را از خانه و کاشانه بیرون می راندند و نفی بلد می کردند، در حکومت اسلامی جنوب اسپانیا که در واقع نوعی امیرنشین عربی بود، یهودیان در کمال آزادی و برابری می زیستند.

در آن هنگام میکرب یهودستیزی به باورمندان مسلمان هنوز سرایت نکرده بود و یهودی و مسلمان به طور برابر و حتی برادرانه در کنار یکدیگر زندگی می کردند. این همکاری و همیاری بین پیروان این دو دین یکتاپرست موجب ترقی و شکوفائی هر دو طرف گردید. هم یهودیان اسپانیا ترقی کردند و توانستند زندگی راحتی برای خود برپا سازند و هم این ترقی و پیشرفت سهم مسلمانان اسپانیا گردید.

در آن دوران طلایی، شماری از اندیشمندان و عالمان یهودی حتی به مقامات عالی رسیدند. شخصیتی مانند شموئیل هاناگید (شموئل הנגיד Shmuel Hanagid) که از فاضلان یهودی بود به مقام وزارت و حتی صدارت عظمی رسید. به زبان عربی او را أبو إسحاق إسماعیل بن النغریله می نامیدند و اگر اشتباه نکنم، این صدارت در دوران حکومت عبدالرحمن یکی از فرمانروایان سلسله المرابطون در قرطبه بود.

ولی از هنگامی که حملات مسیحیان به امیرنشین اسلامی جنوب اسپانیا آغاز شد و آن ها به تدریج توانستند مناطق بیشتری از اسپانیا را از تسلط مسلمانان خارج کنند و موجب

عقب نشینی آنان کردند، و هنگامی که سراسر شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) به اشغال مسیحیان در آمد، ورق کاملاً برگشت.

پس از این دوران بود که یهودستیزی با شدت هرچه بیشتر در اسپانیا آغاز گردید. ابتدای این روند از حدود سال ۱۳۹۰ میلادی بود و به تدریج گسترش یافت. در این دوران بود که یهودیان را به زور وادار می کردند از دین خویش برگشته و مسیحی شوند و هرکس که حاضر به انجام آن نبود، او را روی بته های بلند همیزم می گذاشتند و زنده زنده در آتش می سوزاندند. در کنار آن، اموال یهودیان را به مصادره درآورده و آن ها را به صورت دسته جمعی نفی بلد و اخراج می کردند. پس از چندین سالی این روند متوقف گردید، ولی اوج آن در سال ۱۴۹۰ و ۱۴۹۱ میلادی بود.

پرسش - حالا توضیح بفرمائید که واژه "انکیزیسیون" Inquisition چه مفهومی دارد؟

پاسخ - این واژه در واقع به معنی تفتیش کردن و تفتیش عقاید و آراء می باشد: یک یهودی را می گیرند و از او می پرسند "تو کی هستی؟". اگر بگوید مسیحی است او را شکنجه می کنند تا اعتراف بگیرند که دروغ می گوید. اگر بگوید یهودی است، او را آن قدر شکنجه می کنند تا ناچار شود به مسیحیت در آید. اگر آن فرد می گفت که حاضر نیست مسیحیت را بپذیرد، دستور می دادند که او را روی بوته آتش قرار داده و زنده زنده در شعله ها بسوزانند و یا همه اموال او و خانواده اش را مصادر می کردند و آنان را از آن شهر و سرزمین بیرون می راندند.

توجه بفرمائید که این جنایت قرون وسطائی، تنها به یک یهودی و دو یهودی محدود نمی شد - بلکه همه یهودیان، سراسر جامعه اسپانیا هدف قرار گرفته بودند. یهودیان را در گروه های صد نفری و دویست نفری و پانصد نفری دستگیر می کردند و آن ها را به طور دسته جمعی و زنده زنده به روی بوته های آتش می سوزاندند.

پرسش - بدین سان، آن ها به اسم دین و در سایه دین و به بهانه مذهب عیسی که گفته بود "به کسی آزار نرسانید و اگر به چهره شما سیلی زدند آن سوی چهره خود را نیز به سوی متعرض دراز کنید"، یهودی را شکنجه می کردند، اموالش را می گرفتند و خود او را اخراج می کردند و یا زنده زنده در آتش می سوزاندند؟

پاسخ - بله، همه این جنایات به اسم دین صورت می گرفت. به اسم همان دینی که ادعا می کنند پایه های آن را عشق و مهر و همنوع دوستی و عدالت تشکیل می دهد. در این دوره از تاریخ اروپا که من درباره آن سخن می گویم، اصلاً معیارهای عشق و محبت و عدالت و انصاف وجود نداشت.

یک گروه از یهودیان، در اثر ترس و وحشت و از آن جا که جان خود را در خطر می دیدند و نمی خواستند آن ها را زنده زنده بسوزانند، دین یهود را ترک گفتند و مسیحیت را پذیرفتند.

درست علیه همین یهودیان مسیحی شده بود که "انکیزیسیون" آغاز گردید - یعنی تفتیش این نکته که آیا آن ها واقعا مسیحی شده اند و یا برای نجات جان خود بوده که آمده اند و اکنون به مسیحیت تظاهر می کنند.

هدف این تفتیش عقاید دینی ، که با شکنجه های مرگبار همراه می شد، این بود که معلوم شود آیا این یهودیان مسیحی شده، گوشت خوک هم می خوردند. آیا آئین مسیحیت را رعایت می کنند و یا آن که در خفاء به اجرای شریعت یهود ادامه می دهند. نام این یهودیان مسیحی شده را "مارانوس" (Marranos) گذاشته بودند که در زبان اسپانیائی به معنی "خوک" است، همان خوکی که خوردن گوشت آن بر یهودیان اکیداً حرام است.

در جریان انکیزیسیون، تعداد زیادی از همین نومسیحیان را نیز در زیر شکنجه و یا به شیوه های نوانسانی دیگر به قتل رساندند. در میدان های بزرگ شهرهای اسپانیا مقادیر زیادی هیزم را روی هم می انباشتند و یهودی مسیحی شده را به جرم آن که در خفا همچنان یهودی باقی مانده و به مسیحیت فقط تظاهر می کند، روی آن بوته ها قرار می دادند و به آتش می کشیدند تا به طرز فجیعی و زنده زنده بسوزانند و خاکستر کنند.

پرسش - دلم می خواهد موضوع را بیشتر باز کنید. مفهوم سخنان شما آن است که یک فرد یهودی را می گیرند، او را شکنجه می کنند، او را ناچار می سازند مسیحی شود و پس از مدتی می آیند و دوباره او را می گیرند و شکنجه می کنند تا مطمئن شوند که واقعا مسیحی شده است؟

پاسخ - بله، یک موضع پوچ و عجیب و ناهنجار به نظر می آید، ولی شوربختانه کاملاً همین طور بوده است. آن ها را شکنجه می کردند و مورد بازجوئی و تفتیش عقیده قرار می دادند تا ظاهراً مطمئن شوند که قوانین مسیحیت را به خوبی رعایت می کنند. آن ها می خواستند بدانند که این یهودی مسیحی شده آیا هر هفته مرتب به کلیسا می رود؟ آیا هنگام آئین نیایش در برابر یک مجسمه سر تعظیم فرود می آورد؟ چون خودتان خوب می دانید که یهودی هرگز نباید در برابر یک مجسمه یا بت تعظیم کند.

در تورات یهودیان نسبت به لزوم اجرای بسیاری از دستورها و قوانین دینی گذشت و اغماض زیاد وجود دارد. ولی یک مورد هست که می گویند "انسان اگر جانش را هم از دست بدهد، نباید از آن عدول کند" و آن مورد، تعظیم به بت و مجسمه است. بت پرستی خطائی بزرگ است و یهودی باید حتی از جان خود بگذرد، ولی در برابر بت سجده نکند.

توجه کنید که نه در یهودیت و نه در اسلام، مجسمه وجود ندارد. این باورمندان امکان ندارد که بیابند تمثال و یا مجسمه حضرت موسی یا حضرت محمد و یا حضرت علی و یا دیگر انبیاء و اولیا را در کنیسا یا مسجد قرار دهند که مردم در برابر آن سجده کنند. ولی در مسیحیت این موضوع وجود دارد: مجسمه های حضرت عیسی و حضرت مریم و حواریون و غیره زینت بخش کلیساهاست. ولی برای یهودی، نهادن مجسمه در نیایشگاه اکیدا ممنوع است و یهودی حتی به بهای جان خود حق ندارد به بت و مجسمه سجده کرده و یا کمر احترام خم کند.

تمام این فشارها و تهدیدها و شکنجه ها، در یهودیان آن دوران در اسپانیا تولید وحشت می کرد و آن ها را ناچار می ساخت که مثلا اگر در جریان تفتیش عقاید به آن ها گوشت خوک می دادند و مجبورشان به خوردن می کردند، آن را می خوردند. یا آن ها را مجبور می کردند که برخی دیگر از اصول و فروع مسیحیت را رعایت کنند.

در دین یهود، این تخلف از شریعت هنوز قابل تحمل است، ولی نیایش در برابر یک مجسمه و سجده کردن نسبت به آن، برای یهودیان امری بسیار دشوار و اکیدا ممنوع است. در واقع تعظیم کردن در برابر یک مجسمه به مفهوم تعظیم در برابر بت خدا و یا پسر خدا بود. در این مورد یهودیانی بودند که از دستور ماموران کلیسا سرپیچی می کردند و از اجرای آن روی می گرداندند. این گونه یهودیان را یا می کشتند و یا آن ها را به صورت دسته جمعی اخراج می کردند.

ملتی پس از آن که یهودیان مسیحی شده را به جرم آن که در خفا یهودی باقی مانده اند شکنجه می کردند و در بوته آتش می سوزاندند، این پدیده آن قدر گسترده گردید که اخراج یهودیان از اسپانیا آغاز شد. به یهودیانی که مسیحی نشده بودند اخطار کردند که باید در مدت محدودی اسپانیا را ترک گویند - و گرنه کشته خواهند شد. آنگاه بود که مهاجرت دسته جمعی یهودیان از اسپانیا به سرزمین های دیگر آغاز شد.

جالب است بدانیم که در آن دوره، تنها سرزمینی که حاضر شد این یهودیان اخراج شده از اسپانیا را در خود پناه دهد و آن ها را بپذیرد، امپراتوری مسلمان عثمانی بود که در ضمن خود را خلیفه مسلمانان جهان نیز می دانست.

پرسش - اجازه دهید که من تا این جا سخنان شما را خلاصه کنم که اسلام آمد، بخش جنوبی شبه جزیره اسپانیا را تصرف کرد، یهودیان چند صد سالی در زیر سایه این امیرنشین های اسلامی در قرطبه در رفاه و امنیت زندگی کردند، (جز دوران سلسله الموحدون، که این خود ماجرای دیگری است) و به مقامات عالیه رسیدند و از ترقی و پیشرفت برخوردار شدند. چند صد سالی بعد مسیحیان آمدند و آن بخش از اسپانیا را از تسلط مسلمان خارج ساختند و سپس این همه بلا سر یهودیان وارد آوردند؟

پاسخ - بله، دقیقا همین طور است. حتی باید اضافه کرده بگویم که در همان عصر طلائی بود که یکی از مهمترین گنجینه های ادبی و فرهنگی یهودیان دنیا، در اسپانیا به وجود آمد. توجه کنید که بیشتر اندیشمندان یهودی آن دوره در اسپانیا، تراوشات علمی و فرهنگی و ادبی خود را به زبان عربی نگاشتند. مثلا "بحیی بن یوسف ابن پکودا" (בַּחֲיִי בֶּן יוֹסֵף פִּקוּדָה Bahya ibn Paquda) که یک کتاب فلسفی به نام "فرائض القلوب" (חובות הלבבות Hovot Halevavot) نوشت.

یکی از سراینندگان معروف یهودی "یهودا هلوئی" (יהודה הלוי Yehuda Halevi) نام دارد که پاره ای از نوشته های او به زبان عربی است. و حتی اندیشمند والای یهودی "هارامبام" (הרמב"ם Harambam) کتاب מורה נבוכים (Moreh Nevokhim) - "دلالت الحائرین" یا به نام فارسی آن "رهنمای سرگشتگان" را که اثر اصلی و مهم اوست، به زبان عربی نگاشته است.

به عبارت دیگر، همه این اندیشمندان یهودی، واقعا خود را بخش جدائی ناپذیری از سرزمین عرب و مسلمان جنوب اسپانیا می دانستند. ولی مسیحیان آمدند و این ورق را کاملا برگرداندند و ضربات دردناکی بر پیکر قوم یهود وارد آوردند.

پرسش - دوباره می پرسم که این یهودستیزی مسیحیان از کدام ابشخوار می آمد؟ چرا آن ها یهودیان را آزار می دادند؟

پاسخ - من خرسندم که شما مرتبا این سؤال را مطرح می کنید. تکرار این پرسش بهترین نشان آن است که ما با یک روند ناهنجار و غیرطبیعی روبرو هستیم. نه تنها شما، بلکه من هم از خود دائماً می پرسم که چه عاملی باعث این یهودستیزی شد؟ این پرسشی است که همگان از خود می کنند.

مگر یهودی چه خطائی مرتکب شده؟ آیا جز این است که یهودیان پایه گذار یکتاپرستی و معرفت و اخلاق و ارزش های انسانی در جهان بودند و در راه پیشبرد علمی و فرهنگی و معنوی کل جهانیان خدمات ارزنده ای کردند؟ آیا یهودیان گناه دیگری داشته اند جز آن که در اکثر رشته های دانش بشری، و در علوم و پزشکی، و موسیقی و هنر و ادبیات همیشه جزو پیشگامان ملت ها و اقوام بوده اند؟

شما مرتبا این پرسش را از من می کنید و من می خواهم همین پرسش را به شما بازگردانم.

در پاسخگوئی به این پرسش به همان سخنان بنیامین زئب/تئودور هرترتصل پایه گذار کشور نوین اسرائیل می رسیم که گفت: "یهودستیزی یک بیماری است. نوعی مرض است". یعنی، این یهودی نیست که باید برود و خود را درمان کند و این میکرب را از بدن خویش بیرون آورد تا از این پس یهودستیزی دیگر وجود نداشته باشد، بلکه آن فرد مسیحی یهودستیز

است که میکرب این بیماری سراسر بدن او و اندیشه و ذهن او را اشغال کرده و باید برود و خود را معالجه کند.

من هیچ توجیه دیگری برای این پدیده یهودستیزی نمی بینم، البته جز آن عوامل و علل و ریشه هائی که پیشتر به آن ها اشاره کردم و گفتم که آنتی سمیتسم بسترهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و دینی داشته است.

این عوامل بعدها به تفاوت نژادی مبدل گردید - یعنی، دیگر مساله این نبود که آیا یهودی حاضر است مسیحیت را بپذیرد و یا همچنان اصرار دارد یهودی باقی بماند. موضوع آن نبود که آیا یهودی ثروتمند است و یا فقیر است، کاپیتالیست است و یا پیرو سوسیالیسم می باشد و غیره و غیره. بلکه این بار سخن از "نژاد پست" یهودیان به میان می آید.

در دوران های بعدی، یهودستیزی جنبه نژادپرستی به خود گرفت. آمدند و گفتند نژاد یهود است که پست است - مهم نیست که یهودیان پیشگام یکتا پرستی بوده و در رشته های علوم و پزشکی و هنر و موسیقی همیشه از پیشگامان بوده اند، بلکه "این نژاد یهودی است که فاسد است". یعنی، این بار با اسلحه بیولوژی و زیست شناسی پای به میدان یهودستیزی گذاشتند.

با شوربختی بسیار باید یادآوری کنیم که همه این پدیده های زشت در آلمان به وجود آمد. و همزمان، باید با خرسندی بگویم که این نمادهای یهودستیزی به کشورهای اسلامی هنوز سرایت نکرده بود.

باید توضیح دهیم که چرا؟

دلیل آن بود که در سرزمین های عربی اگر یک یهودی می خواست مسلمان شود، مسلمانان جشن می گرفتند و شادی می کردند و بر مسلمانی او مهر تأیید می خورد و می رفت پی کار خویش. ولی وقتی نژاد و بیولوژی را پیش می کشند، ظاهراً حتی اگر یهودی برود و به هر دین دیگری هم در آید، هنوز هم ذریت او و نژاد او و تبار او یهودی باقی می ماند.

نژاد پرستان آلمانی و فرانسوی و کشورهای دیگر اروپای غربی بودند که تفاوت بین یهودی و غیر یهودی را بر پایه تفاوت نژادی قرار دادند و گفتند یهودیان از نژاد سامی هستند، یعنی همان شیوه ای که در گذشته برای تقسیم بندی زبان های مختلف دنیا به کار رفته بود - این بار برای اثبات تفاوت های نژادی مورد استفاده قرار می گرفت.

سامی یعنی نژاد عربی. در اروپای آن روز ما عرب نداشتیم. سامی وجود نداشت. نه فرد عربی در اروپا زندگی می کرد و نه فرد آسوری و یا دیگر اقوام مربوط به نژاد سامی ساکن آن قاره بودند. ولی یهودیان به وفور وجود داشتند و در سراسر اروپا زندگی می کردند.

بنابراین، وقتی گفته می شود آنتی سمیتیسم، که مفهوم لغوی آن "ضد نژاد سامی" است، پدیده دیگری جز یهودستیزی نمی تواند باشد.

بدین سان، رفته رفته با به وجود آمدن استدلال و معیار نژادی، یکی از وحشتناک ترین انواع یهودستیزی دنیا در اروپا پا به عرصه وجود گذاشت که همان تئوری نازی است که موجب قتل شش میلیون نفر یهودی گردید. ریشه های یهودستیزی را باید از دو هزار سال پیش جستجو کرد و به تدریج به جلو آمد و به دوران یهودستیزی نژادی رسید. یعنی، در طول زمان و دوران، دشمنی با یهودیت و یهودیان چهره ها و شکل های مختلفی به خود گرفت تا به صورت آنتی سمیتیسم نژادی در آمد و به پدیدار شدن هیولائی به نام هیتلر انجامید.

خوب توجه کنید که از قول تئودور هرتزل یادآوری کردم که گفته بود "یهودستیزی نوعی میکرب و یک نوع بیماری است". آنانی که یهودستیزی را به صورت یک مرام و عقیده درآوردند و در راس آن قرار گرفتند، مانند هیتلر، آن ها مریض بودند، بیماری داشتند، دیوانه بودند و جنون همه فضای فکری و جسمی آنان را اشغال کرده بود.

استالین نیز به همین حالات روحی دچار بود و متاسفم بگویم که اگر بیائیم و به دوره کنونی بنگریم، به دوره افراد مجنونی چون صدام حسین می رسیم و یا دوره معمر قذافی در لیبی - که این ها واقعا جنون وجودشان را فرا گرفته بود. این یک نوع بیماری روانی و روحی است - و حتی اگر بخواهیم به شیوه دیگری آن را توجیه کنیم، باید بگوئیم که یک بیماری "روانی - اجتماعی" است که در زبان علمی آن را پسیکوسوسیولوژی Psycho Sociology می نامند.